

تقیه

تاریخچه و احکام آن در اسلام

یدالله نصیریان

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

چکیده:

تقیه که در لغت به معنای پرهیز از خطر و حفظ جان و مال است، در اصطلاح دینی، و در زمینه‌های گوناگون اعتقادی و سیاسی، معنایی بس گسترده یافته و مجادلات پردامنه‌ای برانگیخته است. ما، پس از بررسی منابع خود، نخست به شرح معانی لغوی و اصطلاحی آن می‌پردازیم. سپس ماجراهایی تاریخی چون گرفتار آمدن چندتن از مسلمانان - از جمله یاسر و پسرش عمّار و نیز سمیه - به دست کفار قریش را عرضه می‌کنیم و به شأن نزول برخی آیات و نیز تفاسیر گوناگونی که پیرامون موضوع تقیه می‌گردد اشاره می‌نمائیم. آنگاه به ذکر احکام فقهی تقیه، جواز، مشروعیت، وجوب یا استحباب و یا حرمت آن از دیدگاه فقیهان و متکلمان اهل سنت و شیعه می‌پردازیم و مقتضیات سیاسی و اجتماعی و یا رخدادهایی را که ائمه اطهار (ع) و شیعیان را به بهره‌برداری از تقیه مجبور ساخته، و نیز صدور برخی احادیث ناهماهنگ را که زائیده تقیه بوده است، شرح می‌دهیم.

کلید واژه‌ها: تقیه، کتمان، اظهار کفر، دفع ضرر، حفظ جان، اجبار، اکراه، اتقاء.

بررسی منابع

۱- منابع تفسیری

از آنجا که منشأ و نخستین مأخذ تقيه و بررسی جواز و مشروعیت آن، قرآن کریم و تفسیر آن است، ناچار از تفسیر آغاز می‌کنیم.

در تفسیر طبری (د ۳۱۰ق) ضمن تفسیر آیاتی از سوره‌های نحل و آل عمران، پیرامون تقيه و اجرای آن در عصر خود پیامبر (ص) سخن رفته است. این تفسیر چون عمدتاً روایی است مفسران، بحث تقيه را بر مبنای احادیث نبوی بررسی کرده و کمتر به اظهار رأی گرایش داشته‌اند. طبری در نقل روایات به تمام اسناد و رجال آنها اشاره کرده و بدون حذف سندی به شخص پیامبر (ص) متصل ساخته است.

تفسیر دیگر در همین عصر توسط علی بن ابراهیم قمی (د ۳۲۹ق) تدوین گردیده که آن نیز به بررسی مسأله تقيه از طریق سنت نبوی و دیگر معصومین (ع) پرداخته است.

پس از دو تفسیر مذکور به تفاسیر دیگری می‌رسیم که توسط فریقین نوشته شده و چون در اصل موضوع که جواز و مشروعیت تقيه و اجرای آن در ارتباط با عمار یاسر و چند تن دیگر از اصحاب، اختلاف چندان در آنها به چشم نمی‌خورد و تفاوت فقط در برخی مسایل جزئی است (مانند اختلاف در نام و تعداد مسلمانانی که در هنگام هجرت پیامبر (ص) به مدینه گرفتار کفار قریش گردیدند) به ذکر نام تعدادی از آن تفاسیر بسنده می‌کنیم. تفاسیر تبیان تألیف شیخ طوسی (د ۴۶۰ق)، کشاف زمخشری (د ۵۳۷ق)، مجمع البیان طبرسی (د ۵۴۸ق)، تفسیر ابوالفتوح رازی (در اواسط سده ششم ق)، الدر المنثور سیوطی (د ۹۱۱ق)، جلاء الاذهان گازر (در اواخر سده ۹ ق) و تفسیر المیزان طباطبایی (معاصر) و غیره همه تقریباً ضمن آیات و جملاتی از قرآن که مشتمل بر واژه وقی، تقی، تقوا، تقاة، به ویژه دو آیه مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ... (نحل / ۱۰۶) وَ لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ... (آل عمران / ۲۸) هستند به معانی این واژه‌ها و مسأله تقيه و اجرای آن در رابطه با گرفتاری عمار بن یاسر به دست کفار مکه پرداخته‌اند.

۲- منابع روایی

بخاری (د ۲۵۳ ق) در کتاب صحیح باب اکراه، با نقل روایتی از حسن بصری به مسأله تقیه و مشروعیت آن اشاره کرده است.

کلینی (د ۹-۳۲۸ ق) در کتاب کافی به نقل روایاتی از معصومین پرداخته که تعداد آنها بالغ بر بیست و چهار حدیث است و مضمون همه آن روایات لزوم تقیه در موارد اضطرار و عدم جواز ترک آن است و در برخی از این روایات عدم اعتقاد به تقیه را برابر عدم ایمان شمرده است. و نیز در کافی (روضه) به نقل نامه یا رساله‌ای که امام صادق (ع) به شیعیان خود در مناطق دور و نزدیک نوشته و ضمن آن، شیعیان را به مدارا و رفق با عامه مسلمین و پرهیز از تظاهر به عقاید خود توصیه کرده است، بر می‌خوریم.

شیخ صدوق (د ۳۸۱ ق) در کتاب عیون اخبار الرضا به مسأله تقیه پرداخته و عمل به آن را جهت حفظ جان لازم دانسته است.

شیخ مفید (د. ۴۱۳ ق) در کتاب ارشاد به بحث تقیه اهتمام ورزیده و ضمن آن به ذکر احوال برخی از رجال شیعی که در تشکیلات دولتی بنی عباس متصدی مشاغل مهمی بوده و ضمن پرهیز از اظهار عقاید خود، هم پست و سمت خویش و هم جان، مال و اعتبار سیاسی خود را حفظ کرده‌اند، پرداخته مانند: علی بن یقطین و غیره.

۳- منابع تاریخی و ملل و نحل

یعقوبی (د ۲۸۴ ق) در کتاب تاریخ خود، تقیه را از دیدگاه سیاسی، و لزوم استفاده از آن را در موارد ضروری جهت حفظ جان و خدمت به مردم، مورد بررسی قرار داده است.

مسعودی (د ۳۴۶ ق) در کتاب مروج الذهب به مسأله تقیه از دیدگاه تاریخی و سیاسی توجه کرده و به نمونه‌هایی از آن اشاره کرده است.

نوبختی (از اعلام سده ۳ ق) در کتاب فرق الشیعه پیرامون اسباب و علل رونق و رواج تقیه در عصر ائمه اطهار (ع) به ویژه در عصر امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) به تفصیل سخن گفته است.

شهرستانی (د ۵۴۸ ق) در کتاب ملل و نحل به ذکر فرقه‌هایی پرداخته است که برخی

تقیه را مشروع و مجاز دانسته و به آن عمل کرده‌اند، مانند امامیه و برخی به آن معتقد نبوده‌اند، مانند زیدیه.

علامه کاشف‌الغطاء (د ۱۳۷۳ ق) در کتاب *اصل‌الشیعة و اصولها ضمن بحث پیرامون تقیه*، آن را نه تنها مشروع می‌شمارد بلکه معتقد است که تقیه امری است که عقل درست جواز آن را مورد تأیید قرار می‌دهد. وی سپس می‌گوید: آنانکه معتقد به عدم جواز استفاده از تقیه می‌باشند و برای حیات ارزشی قایل نیستند دارای فکری کوتاه و عقلی ضعیف هستند.

۴- منابع معاصر غربی

از میان دانشمندان غربی گلدزیهر در کتاب: *العقیده و الشریعة فی الاسلام* (ترجمه عربی)، اشاراتی به مسأله تقیه دارد و به برخی از فرقه‌های شیعه که مشروعیت آن را باور دارند اشاره کرده است.

دایرةالمعارف اسلام تحت عنوان takiyya بحث محققانه‌ای پیرامون تقیه، تاریخ آن و زبده‌ترین منابع آن آورده است و مقالات بسیاری را که به زبان‌های مختلف پیرامون تقیه نوشته شده است معرفی می‌کند.^۱

۱. خاور شناسان بدون توجه به شرایط زمان و مکان، عموماً تقیه را امری ناپسند و زیان آور پنداشته‌اند. ما از میان انبوه مقالات ایشان به یک مورد خاص اشاره می‌کنیم: در سال ۱۹۷۷، مجموعه مقالات سمپوزیوم بین‌المللی تاریخ و فرهنگ اسلامی، تحت عنوان زیر در پاریس به چاپ رسید: *Classicisme et declin culturel dans L'histoire de L'Islam*. محور بحث، چنان که از عنوان کتاب بر می‌آید، همانا علل عقب افتادگی و انحطاط کشورهای اسلامی بود. مقاله نیبرگ (ص ۱۲۵-۱۳۵) به نام «عمرو بن عبید و ابن راوندی ملعون» عمدتاً پیرامون تقیه می‌گردد و خلاصه آن به قرار زیر است: وی پس از بحثی مفصل درباره حلقه درس حسن بصری و یارانش واصل بن عطا و عمرو بن عبید، به این روایت استناد می‌کند که عبدالله بن مبارک، از هم‌مکتبان عمرو حدیث نقل می‌کرد، اما از احادیث خود او سر باز می‌زد. وی علت این کار را آن می‌دانست که عمرو، در کنار حدیث، عقاید خود را نیز آشکارا بیان می‌داشت، حال آنکه دیگران سکوت اختیار می‌کردند. به نظر نیبرگ، این روایت دلالت بر آن دارد که در میان نخستین اندیشمندان اسلام، تقیه رواجی تمام داشته است.

۵- منابع فقهی

در میان فقیهان اهل سنت بحث تقیه و احکام مربوط به آن کمتر به چشم می‌خورد ولی در عین حال بنابر نقل فاضل مقداد (د ۸۲۶ ق) پیشوایان مذاهب اسلامی جز ابوحنیفه فتواها و مسایلی را ارائه کرده‌اند که حاکی از مساعد بودن نظر آنان با جواز تقیه است، مانند فتوا به سقوط حد در موارد اکراه و اجبار به عمل منافی با عفت، و نیز سقوط تعزیر از شارب خمر در حالت اکراه که از نظر اکراه با مسأله تقیه مرتبط است.

ولی در میان فقهای شیعه امامیه کمتر فقهی است که پیرامون تقیه سخن نگفته و یا چیزی ننوشته باشد. این دسته از فقها به پیروی از آراء ائمه اطهار(ع) و روایاتی که از ناحیه آنان صادر گردیده غالباً باب یا فصلی از کتب فقهی خویش را به تقیه و احکام آن اختصاص داده‌اند و یا ضمن ابواب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر به آن پرداخته‌اند.



و سپس (ص 134 به بعد) بیان می‌کند که ابن راوندی، یکی از تربیت یافتگان همان مکتب اعتزال، چون عقاید خود را آزادانه بیان می‌داشت، سخت دچار رنج و آزار گردید و مطرود جامعه شد. ده سال پس از او (سال ۳۱۰ ق) حلاج را در بغداد به وضع فجیعی به دار کشیدند. این قضایا، در جامعه اسلامی تأثیری عمیق داشت و آزاد اندیشی و دگراندیشی را به خفقان کشانید. از آن پس هر گونه حرکت فکری نو، به خفا می‌گرایید، هر چند که به سنت‌های دینی شایع، تظاهر می‌کرد. بدینسان، تقیه و کتمان سنت عام شد و از آن پس، فرقه‌های پنهانی، خواه سیاسی و شورشی، خواه دینی و خواه صوفی، تکوین یافتند. فلاسفه نیز کوشیدند به یاری عناصر نو افلاطونی که با فلسفه ارسطویی پیوند می‌داشت، میان ایمان و علم را جمع آورند. این عناصر نو افلاطونی، به ایشان اجازه می‌داد که موضوع پیچیده خلقت را به گونه‌ای استعاری (دو پهلو و غیر قابل انتقاد) تفسیر کنند.

تقیه نقطه ضعف فرهنگ اسلامی باقی ماند و به ذهنیت جامعه امکان داد که از هر گونه تلاش عقلانی برای راه یافتن به عمق مسائل شانه خالی کند و اندک اندک نازا گردد.

نیبرگ می‌گوید که برای ارزیابی یک تمدن، باید دید که آن تمدن تا چه اندازه می‌تواند نظرات معارض و مخالف را تحمل کند و تا چه مقدار از آنها به عنوان انگیزه و عامل سازنده در جامعه استفاده نماید.

جامعه اسلامی پس از یک دوره شکوفایی، دیگر در این زمینه موفقیتی کسب نکرد و امروز که اندیشه‌های مادی و دنیاگرایانه و دین‌گریز غرب سیل‌وار به خاور زمین رو آورده، عقلیت مردم شرق آمادگی لازم را برای مقابله، رد یا قبول، پیرایش و پالایش آنها را ندارد.

شیخ طوسی (د ۴۶۰ ق) در کتاب مبسوط، ابن ادریس حلی (د ۵۹۸ ق) در کتاب سرائر، محقق حلی (د ۶۷۶ ق) در کتاب شرایع الاسلام و علامه حلی (د ۷۲۶ ق) در کتاب مختلف الشیعة به بحث تقیه و احکام گوناگون آن اشاراتی داشته‌اند.

شهید اول (محمد بن مکی، د ۷۸۶ ق) در کتاب اللمعة الدمشقیة و شهید ثانی (شیخ زین الدین، د ۹۶۵ ق) در شرح لمعه به مسایل تقیه پرداخته‌اند و موارد و جوب، استحباب و جواز یا اباحه آن را مشخص ساخته‌اند. فاضل مقداد (د ۸۲۶ ق) در کتاب کنز العرفان فی فقه القرآن فصل مستقلى را به بحث تقیه و احکام آن اختصاص داده است.

شیخ حر عاملی (د ۱۱۰۴ ق) فقیه اخباری در کتاب وسایل الشیعة الی مسایل الشریعة بالغ بر پنجاه حدیث از معصومین (ع) پیرامون تقیه نقل کرده است و ضمن روایات به آیاتی چند از قرآن کریم نیز که متضمن مشروعیت آن است اشاره کرده است. آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعة تعدادی از رساله‌هایی را که مستقلاً پیرامون تقیه و احکام فقهی آن نوشته شده و غالباً توسط فقیهانی نامدار تدوین گردیده است، نام می‌برد.

سید حسن بجنوردی در کتاب القواعد الفقهیه خود تقیه را به عنوان یک قاعده ذکر کرده و فصلی را به بحث پیرامون آن اختصاص داده است.^۱

تقیه در لغت

واژه تقیه اسم مصدر از اتقی یتقی اتقاء و به معنی پرهیز و اجتناب از خطر، اجتناب از

۱. تقیه در ادبیات عرب، بخصوص در قرنهای دوم و سوم نیز بازتاب گسترده‌ای دارد. شاید بارزترین نمونه آن منصور نمری شاعر باشد که با هارون الرشید پیوند نزدیکی داشت. وی بر خلاف دعبل خزاعی که با دلیری و جسارت تمام عقاید خود را ابراز می‌داشت، راهی دیگر پیش گرفته بود و برای حفظ مقام و مال و ثروت خود، به دفاع از نظر عباسیان درباره وراثت پرداخت و در قصائد متعدد هارون را شایسته‌ترین مرد جهان و میراث‌دار واقعی خلافت معرفی می‌کرد.

اما مراثی شورانگیزی که برای شهیدان تشیع، خاصه شهیدان کربلا سروده، در تشیع او شکی باقی نمی‌گذارد. به این جهت همگان بر آن‌اند که وی، پیوسته تقیه می‌کرده و مرادش از هارون، نه خلیفه عباسی که حضرت امام علی (ع) بوده است (أنت منی بمنزلة هارون من موسی...). موضوع تقیه منصور نمری در همه کتابهای ادب مشروح است (از جمله نک: شوقی ضیف: تاریخ الادب العربی، (۲) العصر العباسی الاول، قاهره، ۱۹۶۶، ص ۳۱۴-۳۱۶).

معصیت، حفظ نفس و صیانت جان و مال از راه پنهان داشتن ایمان و عقیده حقه و اظهار خلاف آن است (تهانوی، ۱۵۲۷/۲) وی پیرامون کلمه تقیه می‌گوید: اصل آن از وقی و قایه است (واو) آن به (تاء) تبدیل یافته چنانکه در کلمات: تراث و تجاه و غیره این تبدیل صورت گرفته است.

ابن منظور (۵۵۷/۱۳) می‌گوید: تقیه از تقی یتقی تقاء و وقی یقی و قایه گرفته شده و مانند تجاه از وجاه، واو آن به تاء تبدیل گردیده است. بنابراین، تقیه مصدر تقی یتقی و به معنی حفظ و صیانت جان، مال و عرض از خطر و اجتناب از اظهار عقیده یا پنهان داشتن ایمان و عقیده در باطن و اظهار خلاف آن با زبان یا عمل به خاطر دفع خطر و مصلحت است، یا اظهار خلاف عقیده در مواردی که اظهار آن با زبان خطر جانی یا مالی و یا خطر عرضی و آبرویی در پی داشته باشد استعمال می‌شود. ابن منظور در توضیح آن می‌افزاید: اتقاء (از باب افتعال) در اصل اوتقاء بوده و در آن، واو به دلیل کسره ماقبل به یاء و سپس مانند: اتعاد یاء به تاء تبدیل گردیده و ادغام شده است (همو، ۴۰۳/۱۵). جوهری (۲۵۲۶/۶) نیز ضمن اشاره به قلب واو به یاء و تبدیل آن به تاء و ادغام آن می‌افزاید: برخی از علما، تاء را به خاطر کثرت استعمال مواد تقیه و تقوی از حروف اصلی کلمه تقیه پنداشته‌اند.

زبیدی (۳۹۶/۱۰) نیز پس از بیان اصل و ریشه تقیه و تبدیلی که در آن صورت گرفته است می‌گوید: کثرت استعمال کلمات تقوی، اتقاء، متقین، تقی و امثال آنها موجب پیدایش این توهم گردیده است که تاء از حروف اصلی واژه تقیه است. زبیدی پیرامون معنی تقیه به نقل از ابن درید می‌گوید: تقیه به معنی صیانت نفس از عذاب و اجتناب از معاصی از راه انجام عمل صالح است. زبیدی در توضیح خود در این زمینه به آیاتی از قرآن و روایاتی از معصومین (ع) استشهدا جسته است و در جمله: اتقینا برسول الله می‌گوید: به معنی جَعَلْنَا وَقَايَةً مِنَ الْعَدُوِّ است یعنی پیامبر خدا را وسیله حفظ و صیانت از دشمن قرار دادیم و در جمله اِنَّمَا الْاِمَامُ جَنَّةٌ يَتَّقِيْهَا، یعنی امام به منزله سپری است که توسط آن می‌توان مصون و محفوظ ماند (همان، ۳۹۷/۱۰). در قرآن کریم و روایات معصومین افعال و اسماء بسیار از هر دو ماده یعنی وقی و تقی، تقاة، تقی و تقیه استعمال گردیده است که بیشتر به معنی حفظ، صیانت، پرهیز و اجتناب از خطر و گناه موجب آن

است. مانند: **فَوَقَّهَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ** (انسان/۱۱) خداوند آنان را از شر آن روز حفظ فرماید (ابوالمحسن، جلاءالاذهان ۲۴۸/۱۰) و نیز آیه شریفه: **هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ** (المدثر/۵۶) که اساساً به این معنی است: و پروردگاری است که هر کس از معاصی و منهیات پرهیزد و از او اطاعت کند، از عقاب مصون خواهد ماند (زبیدی، ۳۹۷/۱۰). با توجه به معانی لغوی یاد شده و معنی اصطلاحی و دینی تقیه که در صفحات بعد خواهیم دید، آنچه از این واژه در عرف و اجتماع به ذهن متبادر می‌گردد همان پنهان داشتن واقع و هر نوع عقیده حق است که اظهار آن در مواردی موجب از دست دادن جان است. بنابراین در عرف نیز تقیه به معنی خودداری از اظهار عقیده حقه و اظهار خلاف آن در برابر دشمن است.

تقیه در اصطلاح دینی

تقیه در معارف دینی به معنی کتمان و پنهان داشتن ایمان و عقیده در قلب و اظهار کفر با زبان در موارد بروز خطر جانی است. به تعبیر دیگر تقیه اجتناب از خطر و حفظ و صیانت نفس و حیات و عرض از طریق پنهان کردن ایمان و عقاید حقه در قلب و اظهار کفر به زبان است (فاضل مقداد، ۳۹۵/۱).

دائرةالمعارف اسلام (EI²)، ذیل تقیه Takiyya، آن را مطرح کرده و برای آن معنی کتمان ایمان و اظهار کفر را ذکر کرده است. نویسنده با اشاره به منابع قرآنی و روایی و ذکر دهها مقاله در زمینه تقیه به نمونه‌های اجرایی آن از قبیل ماجرای عمار بن یاسر و چند تن دیگر از مسلمانان که گرفتار کفار و مسیلمه کذاب گردیدند اشاره کرده است و بحث خود را با اندکی تفاوت با منابع شرقی و اسلامی به پایان برده است.

تفاوت تقیه و نفاق

برخی از معتقدان به عدم جواز تقیه، برای اثبات نظریه خود آن را نوعی نفاق و دورویی پنداشته‌اند. فاضل مقداد (۳۹۶/۱) ضمن بیان تجویز و مشروعیت تقیه در اسلام به نقد نظریه فوق پرداخته است و در پاسخ آنان می‌گوید: بین نفاق که پنهان کردن کفر و الحاد در درون و اظهار ایمان به زبان است و تقیه که پنهان کردن ایمان و کتمان آن در قلب و اظهار کفر با زبان است تفاوت بسیار است. فاصله میان نفاق و تقیه همانند فاصله مؤمن

و کافر و کفر و ایمان است. پاسخ فاضل مقداد شایان توجه و دقت است زیرا همه ادیان آسمانی و به ویژه اسلام و قرآن مطرود بودن منافق و نفاق را از مسایل اساسی و اصولی دانسته‌اند و به ویژه در قرآن کریم آیات عدیده‌ای پیرامون مذمت از نفاق و منافق وجود دارد که از آن جمله در سوره بقره (آیات ۸-۲۰) به معرفی منافقین و مذمت از نفاق پرداخته و آنان را فاسد، مفسد، بیمار دل، کر، کور، سفیه و خدعه‌گر معرفی کرده است.

منشاء تشریح تقیه و تاریخ تجویز و اجرای آن

منشاء قرآنی تقیه

در باب مسأله تقیه از نظر قرآن کریم، فقها و مفسرین به چندین آیه استناد کرده‌اند. یکی از آنها آیه شریفه زیر است: مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ... إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ... فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نحل/۱۰۶) که اکثریت قریب به اتفاق مفسرین اعم از مفسرین شیعه و اهل سنت، آن را دلیل بر جواز تقیه و مشروعیت آن دانسته‌اند و شأن نزول آنرا بیان عاقبت کار دو دسته از مسلمانان ذکر کرده‌اند. یک دسته کسانی که طوعاً و با اختیار خود به کفر بازگشتند و مرتد گردیدند؛ دسته دیگر آنان که در اثر شکنجه و عذاب‌های کفار قریش و به خاطر حفظ و صیانت نفس و حیات خود مجبور و مکره به اظهار کفر با زبان و اجابت خواسته آنان گردیدند. چنانکه از ظاهر آیه بر می‌آید آنان که با اختیار خود پس از قبول اسلام، کافر گردیدند معاقب به غضب باری تعالی و عذاب عظیم او خواهند بود ولی آنانکه تحت شکنجه‌های سخت و عذاب‌های دردناک مجبور و مکره به حفظ ایمان در قلب و اظهار کفر به زبان گردیدند از وعید الهی و عقاب و عذاب عظیم مستثنی شده‌اند. سیوطی (۴/۱۳۲) در تفسیر و توضیح و بیان سبب نزول آیه فوق می‌گوید: از ابن عباس روایت شده که در اوان آخرین ایام اقامت پیامبر (ص) در مکه و تصمیم بر مهاجرت به مدینه، مسلمانان را فرمودند: خویشتن را جهت مهاجرت به مدینه آماده سازید و هر کس بر حسب توان و قدرت خود حرکت کند و در مدینه به من پیوندد. پس از این توصیه، خود پیامبر (ص) عازم مدینه گردیدند ولی هنگامی که قریش از خروج او آگاه شدند، تعدادی از مسلمانان را دستگیر ساختند. کفار قریش ضمن شکنجه‌های سخت، از آنان خواستند که

پیامبر(ص) را ناسزا گویند و بتان آنان را تقدیس کنند تا آزاد گردند. از جمله این گرفتاران یاسر، پسرش عمار و سمیه بودند. یاسر و سمیه حاضر نشدند که خواسته کفار را اجابت کنند و با وضع رقت باری به شهادت رسیدند ولی خود عمار به خواسته آنان پاسخ مثبت داد و آزاد گردید.

سیوطی (همانجا) تصریح می‌کند که این نخستین تقیه در تاریخ است. طبرسی از مفسرین شیعه در تفسیر مجمع‌البیان نیز به نقل از ابن عباس ذیل آیه شریفه فوق گرفتاری تعدادی از مسلمانان به چنگ کفار قریش را ذکر کرده است و می‌گوید: این واقعه و مضمون این آیه شریفه دلیل بر جواز تقیه است به خصوص در مواقعی که جان مرد مسلمان در معرض خطر باشد.

ابوالفتوح رازی (۱۴۷/۶) و جرجانی (۲۰۳/۵) بحث تقیه و نخستین اجرای آن در تاریخ اسلام را به صورتی مفصل‌تر مطرح کرده و می‌گویند: مشرکان مکه تنی چند از مسلمانان را دستگیر کردند که از آن جمله عمار، پدرش یاسر و مادرش سمیه بودند. مشرکین هر سه نفر را تحت شکنجه و عذاب شدید قرار دادند و از آنان خواستند که بر پیامبر(ص) ناسزا گویند و بتان آنان را تقدیس کنند و چنانچه از انجام این پیشنهاد امتناع ورزند به قتل خواهند رسید. یاسر و سمیه سرباز زدند و به شهادت رسیدند ولی عمار خواسته مشرکین را اجابت کرده و با ناسزا گفتن به پیامبر(ص) و تجلیل از بت‌های آنان خویشتن را از مرگ حتمی نجات داد. رازی ضمن تجلیل از عمار چنین ادامه می‌دهد: عمار پس از رهایی از چنگ مشرکین از یک سوا سیر افکار و اندوه درونی خود به جهت شهادت پدر و مادرش گردید و از سوی دیگر در اندیشه وضع ایمان خود پس از سب و ناسزاگویی بر پیامبر اکرم(ص) شده. از طرف دیگر، کار عمار در میان مسلمانان شایع گردید و به پیامبر(ص) خبر دادند و گفتند: عمار کافر گردیده است. پیامبر اکرم(ص) پیش از آنکه عمار وارد مدینه شود در پاسخ به کسانی که او را کافر می‌شمردند فرمود: «كَلَّا إِنَّ عَمَّارًا مَلَأَ إِيْمَانًا مِنْ قَرْنِهِ أَلِي قَدَمِهِ وَ اِخْتَلَطَ الْإِيْمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ»، نه چنین است عمار هرگز کافر نشده و کافر نمی‌شود. از فرق سر تا قدم او پر است از ایمان و ایمان با گوشت و خون او در آمیخته است.

عمار پس از چند روز وارد مدینه گردید و گریان و آشفته به حضور پیامبر اکرم(ص)

رسید. عمار هنگامی که در مدینه به پیشگاه رسول خدا ایستاد در آغاز سخن خود گفت: ای پیامبر خدا، از کلمه‌ای که بر زبان رفته است و تو را ناسزا گفته‌ام شرمسارم ولی این سخن به اختیار من نبود بلکه در پی اکراه بر زبانم رفته است. پیامبر (ص) با دست مبارک اشک از صورت و چشمان او زدود و سپس فرمود: هیچ باکی نیست، چنانچه دگر بار چنین وضعی پیش آمد آنچه از تو خواستند بگو و تکرار کن، بر تو حرجی نیست.

جرجانی (۲۰۴/۵) نقل کرده است که ابوالفتوح می‌گوید: آیه فوق در حق عمار فرود آمد و این آیه خود دلیل بر جواز و مشروعیت تقیه است.

آیه دیگری که بسیاری از مفسران، آن را نیز منشاء و مرجع قرآنی جواز تقیه دانسته‌اند آیه شریفه زیر است: لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً (آل عمران / ۲۸). باری تعالی در این آیه و چندین آیه دیگر دوستی و مراوده مؤمنین را با کفار و مشرکین اکیداً نهی فرموده است ولی موارد و مواقعی را که مؤمنین مجبور به اظهار دوستی و مراوده کردند بر حسب تقیه مستثنی فرموده است و از واژه تقاة که پس از تتقوا ذکر گردیده است بر می‌آید که نسبت به دوستی مؤمنین با اهل کفر و شرک در موارد ضروری و در مواقع اکراه و اجبار تأکید گردیده است و مسلمانان می‌توانند فقط تظاهر به دوستی کنند (طباطبایی، ۱۵۱/۳). طباطبایی ذیل آیه فوق (۱۵۳/۳) می‌نویسد: با تفاوتی که میان کفر و ایمان و مؤمن و کافر از نظر اخلاقی و طریق سلوک وجود دارد، به تدریج ضعف ایمان و فساد در دین از ناحیه کفار در مؤمنین تأثیر خواهد گذاشت. از این روی قرآن مؤمنین را از مراوده با کفار و مشرکین نهی فرموده است، مگر در مواردی که فرار از اظهار دوستی با آنان خطر نفس و آبرو در پی داشته باشد که طبق مضمون این آیه، دوستی در موارد خطر جانی را تحت عنوان تقیه مجاز اعلام فرموده است. زیرا مراوده و دوستی به صورت تظاهر و تقیه فاقد واقعیت است و فقط تظاهر به دوستی است و هنگامی که امری فاقد واقعیت باشد، خطر تسری و تأثیر در پی نخواهد داشت، طباطبایی می‌افزاید: به هر حال در دلالت آیه شریفه بر جواز تقیه به صورت کلی تردیدی نیست.

فیض کاشانی (صافی، ۳۲۵/۱) و طباطبایی (۱۵۳/۳) در بخش روایی آیه لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ ... می‌نویسند: حضرت علی (ع) در خطاب به یکی از یاران مخلص فرمودند:

ترا به حفظ دین با استعانت از تقیه توصیه می‌کنم، همچنان که خداوند در این آیه توصیه فرموده است. حضرت امیر در ادامه خطاب فرمود: **إِيَّاكُمْ ثُمَّ إِيَّاكُمْ أَنْ تَتَعَرَّضَ لِلْهَلَاكِ وَأَنْ تَتْرَكَ التَّقِيَةَ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا فَإِنَّكَ شَائِطٌ بَدْمِكُ وَ دَمَاءُ إِخْوَانِكَ**. ترک تقیه منجر به هدر دادن خون خود و خون برادرانت خواهد بود.

بررسی تقیه و احکام آن در روایات

معروفترین روایاتی که بیشتر صاحب نظران آن را متواتر دانسته‌اند، و اگر به قول بعضی متواتر نباشد، دست کم از مشهورات است - و اکثر مفسران آن را ذیل دو آیه‌ای از پیش گفته نقل کرده‌اند، همان جمله‌ای است که پیامبر اکرم (ص) هنگام زدودن اشکهای عمار خطاب به او ادا فرمود. روایت چنین است: پیامبر (ص) فرمود: ای عمار چه حادثه‌ای رخ داده است؟ عمار گفت: حادثه‌ای تلخ و بد، ای رسول خدا من از چنگ کفار رها نگردیدم مگر از راه ناسزا بر تو و تجلیل خدایان آنان، پیامبر (ص) فرمود: **فَإِنْ عَادُوا لَكَ فَعُدْلِهِمْ بِمَا قُلْتَ**، ای عمار چنانچه وضع مزبور باز هم پیش آمد تو نیز کاری را که انجام دادی تکرار کن (فاضل مقداد، ۳۹۳/۱ به نقل از سیوطی، ۱۳۲/۴). فاضل مقداد به دنبال بحث روایی تقیه (۴۰۰/۱) می‌نویسد: حضرت علی (ع) روزی در خطاب و توصیه به چندین تن از خواص و حواریون خود مانند کمیل بن زیاد، قنبر و غیره فرمود: **سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِيٍّ فَسَبُّونِي**، اوضاع سیاسی آینده شما را وادار به ناسزاگوئی بر من خواهد ساخت، شما مجازید و برای حفظ جان و عرض و مال خود می‌توانید مرا سب کنید و ناسزا گوئید. و نیز صاحب المیزان در بحث روایی تفسیر آیه شریفه **مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ** بعد ایمانه... (۳۵۹/۳) می‌گوید: از طریق مسعدة بن صدقه از امام صادق (ع) روایت شده است که حضرت علی در کوفه بر بالای منبر سخن می‌گفت، در خلال بیانات خود حضار را مخاطب ساخته و فرمود: اوضاع اجتماعی نشان می‌دهد که در آینده از شما خواهند خواست که مرا لعن کنید و دشنام دهید. به خدا سوگند راهی جز همان راه که عمار یاسر پیمود نباید در پیش گرفت و به آنچه بر عمار گذشته بود اشاره فرمود.

با توجه به روایت مربوط به تقیه، می‌توان گفت که پس از گذشت عصر رسالت و سپری شدن دوران خلفای راشدین، عصر ائمه اطهار (ع) فرا رسید و تقیه وضع خاصی

پیدا کرد و در میان شیعیان، توجه به جواز تقیه و استمداد از آن، بیش از هر عصر دیگر ضرورت یافت. از این روی در این بخش پیش از نقل اسناد روایی و ذکر آثار و روایات صادره از ناحیه ائمه اطهار(ع) به برخی ویژگی‌های این عصر اشاره خواهد شد.

دلیل آنکه در عصر ائمه تقیه به عنوان راه نجات و گریز از خطر برای شیعیان و ائمه(ع) ضرورت بیشتری یافته است، بروز حوادثی بود که از نظر سیاسی در تغییر مقام خلافت و جانشینی مؤثر افتاده و موجب تبدیل خلافت به سلطنت و ولایت به امارت گردید و زمام امور در دست کسانی قرار گرفت که به ندرت پایبند حفظ حقایق اسلام و عمل به فرامین قرآن بودند، مانند: بنی امیه و بنی عباس که برای حفظ فرمانمایی خود به هر خلافتی تمسک می‌جستند. این تغییر و تحول از یک سو ظهور فرق و مذاهب مختلفی را در پی داشت و از سوی دیگر قیام‌ها و نهضت‌هایی را علیه حاکمان مزبور موجب شد که بیشتر آنها از ناحیه پیروان و محبان اهل بیت یا افرادی از آن خاندان بود، مانند: قیام توابین، قیام زید بن علی بن الحسین و فرزندش یحیی و قیام محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن مجتبی(ع) و جز اینان (برای تفصیل بیشتر، نک: یعقوبی ۲/۲۳۰، مسعودی، ۳/۲۰۶). این قیام‌ها از یک سو حاکمان اموی و عباسی را بر آن داشت که در جهت مراقبت و نظارت بر زندگانی ائمه(ع) و پیروان آنان و جریان‌های فکری و سیاسی، تشکیلات گسترده‌ای تدارک بینند و از سوی دیگر ائمه اطهار(ع) را بر آن داشت که از مشروعیت تقیه استمداد جسته و خود و شیعیان خود را از آزار و شکنجه دشمن مصون سازند (کلینی، روضه، ۲/۵).

چنانکه از شواهد تاریخی بر می‌آید، ضعف و قوت دو حکومت اموی و عباسی چگونگی استفاده از تقیه را دچار نوسان می‌کرد. بدین معنی که حکومت اموی پس از مرگ هشام بن عبدالملک (د ۱۲۵ ق) در اثر اختلافات داخلی و تبلیغ داعیان بنی عباس علیه آنان روی به ضعف نهاد و در نتیجه به خود مشغول گردید و تا انقراض آنان، ائمه اطهار(ع) و شیعیان از تعرض این دشمن مصون گردیدند. در حکومت بنی عباس نیز تا اوایل حکومت منصور به دلیل نبودن تشکیلات جاسوسی منجسم، آزادی و مصونیت شیعه ادامه داشت. در این محدوده زمانی، یعنی از ۱۲۵ ق تا حدود ۱۳۶ ق، حضرت امام صادق(ع) نیازی به تقیه نداشت و از فرصتی که نصیب او و شیعیان گردیده بود، بهره

جست و به تشکیل مجالس درس و تعلیم معارف دینی و تربیت پیروان خود اهتمام فرمود و شیعیان از دور و نزدیک و بدون بیم و هراس و بدون تقيه پیرامون آن امام اجتماع می‌کردند. ولی پس از به حکومت رسیدن منصور عباسی و استقرار حکومت جدید، وضع امام صادق(ع) در کوفه و مدینه و تجمع شیعیان پیرامون او منصور را نگران ساخت چندان که دست به تعطیل کردن مجالس درس و جلوگیری از تجمع شیعیان پیرامون امام صادق(ع) زد و از آن پس محدودیت‌ها آغاز شد و مراقبت از شیعیان شدت یافت. همین امر سبب گردید که امام نامه یا رساله‌ای به پیروان خود بنویسند و آنان را به مدارا و استفاده از تقيه توصیه کنند (نک: مقدمه شرح لمعه، ص ۴۱ به نقل از تاریخ کوفه تألیف براقی). امام صادق(ع) ضمن توصیه شیعیان به مدارا، آنان را فرمود که به نقاط امن، مانند قم، ری و غیره هجرت نمایند و با استفاده از تقيه، جان خویش و آرامش خانواده خود را حفظ کنند (کلینی، روضه، ۵۳/۱).

کلینی پیرامون رساله امام صادق(ع) می‌نویسد: علی بن ابراهیم از پدرش از طریق ابن فضال و محمد بن اسماعیل بن بزیر و او از محمد بن سنان و چند تن دیگر از بزرگان و اصحاب ائمه، کتابت و ارسال رساله فوق را مورد تایید قرار داده‌اند. کلینی ضمن توثیق راویان گفته است: رساله امام متضمن توصیه‌هایی گسترده است و زندگانی دینی، اجتماعی و سیاسی شیعیان را در بر می‌گیرد. چون رساله مزبور و شرح آن فراتر از آن است که در اینجا نقل شود، جهت آشنایی به سبک و سیاق آن به نقل جملاتی از آن بسنده می‌گردد: عَلَيكُمْ بِالْوَقَارِ وَ السَّكِينَةِ وَ عَلَيْكُمْ بِالتَّنْزِهِ عَمَّا تَنْزَرُهُ عَنْهُ الصَّالِحُونَ وَ عَلَيْكُمْ بِمُجَامَلَةِ أَهْلِ الْبَاطِلِ، تَحَمَّلُوا الضَّيْمَ مِنْهُمْ، دِينُوا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ إِذَا جَالَسْتُمُوهُمْ وَ خَالَطْتُمُوهُمْ وَ نَازَعْتُمُوهُمْ الْكَلَامَ فَإِنَّهُ لَا بَدَّ لَكُمْ مِنْ مُجَالَسَتِهِمْ وَ مُخَالَطَتِهِمْ الْكَلَامَ بِالتَّقِيَّةِ الَّتِي أَمَرَكَمُ اللَّهُ أَنْ تَأْخُذُوا بِهَا فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ فَإِذَا أَبْتَلَيْتُمْ بِذَلِكَ مِنْهُمْ فَإِنَّهُمْ سَيُؤْذُونَكُمْ فَيَعْصِمُكُمْ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ فَاتَّقُوا أَلْسِنَتَكُمْ (کلینی، روضه، ۲/۱). معنی کلی این سخنان چنین است: بر شماست که در میان مردم وقار و متانت را پیشه کنید و خویشان را پاک و منزه سازید از آنچه که اهل صلاح از آنها پاک و منزه می‌باشند و با اهل باطل رفیق و مدارا کنید و شما را توصیه می‌کنم که رفتار نامهربانانه آنان را تحمل کنید و از ملامت و سرزنش آنان بر حذر باشید. هنگام همنشینی و آمیزش با آنان از مجادله اجتناب کنید و احکام

دینی خویش را همراه با آنان و احیاناً طبق فتاوی آنان انجام دهید زیرا از مخالفت با آنان ناگزیرید. در عقاید دینی و مباحث امامت و ولایت از تقیه استفاده کنید و بدانید که پیوسته شما را تحت مراقبت قرار خواهند داد. از این روی شما را توصیه می‌کنم که زبان خویش را جز به خیر نگشایید.

از رساله مذکور بر می‌آید که پیروان ائمه (ع) در زندگی اجتماعی خود دچار مضیقه بوده و برایشان امنیت و آسودگی و زندگی سالم جز با تقیه میسر نبوده است. به ویژه در عصر حکومت هارون (د ۱۸۳ ق) که مراقبت و نظارت بر زندگانی ائمه (ع) و شیعیان آنان بیش از هر زمان دیگر معمول گردیده بوده است (یعقوبی، ۴۱۹/۲؛ مفید، ۲۲؛ طبرسی، ۲۸۶).

بنابراین، دلیل عمده کثرت روایات صادره از ناحیه ائمه اطهار (ع) پیرامون اهمیت و جواز تقیه، همانا مراقبت‌های شدیدی بود که از سوی حکام عصر اعمال می‌شد و آسودگی و امنیت اجتماعی شیعیان را به کلی سلب می‌کرد^۱.

به هر حال در بخش روایی تقیه با روایاتی آشنا می‌شویم که اکثر آنها از ناحیه ائمه اطهار (ع) صادر گردیده و به گفته فاضل مقداد (۳۹۷/۱) بسیاری از آنها به حد تواتر رسیده است. از آنجا که این روایات بسیار فراوانند، ما به ذکر تعدادی از معروفترین و صریحترین آنها در بیان لزوم تقیه و مشروعیت آن و توصیه‌های ذکر شده بسنده می‌کنیم. محمد بن یعقوب کلینی (د ۳۲۸ ق) بسیاری از روایات مربوط به تقیه را در بابی مخصوص از کتاب کافی و طی شماره‌های ۱ تا ۲۳ نقل کرده است. در نخستین روایت می‌گوید:

علی بن ابراهیم از هشام بن سالم از امام صادق (ع) روایت کرده که در تفسیر آیه: *اولئک یؤتوَنَ اَجْرَهُم مَّرَّتَیْنِ بِمَا صَبَرُوا و یَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ* (قصص / ۵۴) فرموده است: منظور از افراد مورد اشاره در آیه، دسته‌ای از یهود و نصاری هستند که به دست جعفر بن ابی طالب اسلام آوردند و گفتند ما پیش از این، اسلام را پذیرفته بودیم ولی از بیم جان خود، آن را پنهان می‌داشتیم، اینان را دو ثواب و دو اجر است: یکی به سبب

۱. نمونه‌های شگفت‌انگیز و جالبی از تقیه و استفاده از آن در عصر حکومت هارون را از کتب تاریخ و نیز در جای جای کتاب ارشاد شیخ مفید می‌توان دید.

ایمان و قبول اسلام و دیگری به سبب تقیه و پنهان داشتن ایمان در قلب و نجات از کفار. اینان خطر هلاکت را با استفاده از تقیه دفع کردند. امام (ع) سپس فرموده: مراد از واژه حسنه در آیه، تقیه است و منظور از سیئه، هلاکت (کلینی، ۳۲۴/۲). در روایتی دیگر از امام صادق (ع) آمده است: نه جزء از اجزاء دهگانه دین را از راه تقیه می‌توان حفظ کرد و آنان که در صیانت نفس و حفظ جان خویش از تقیه استمداد نکنند بی‌دین‌اند، (همان) و نیز امام صادق (ع) فرموده است: از پدرم شنیدم که می‌گفت: ما عَلَى الْأَرْضِ شَيْءٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ التَّقِيَّةِ، بر زمین چیزی برای من محبوبتر از تقیه نیست (کلینی، ۲۲۵/۲).

روایت دیگر، آن است که از امام صادق (ع) نقل شده. ایشان فرمود: اتَّقُوا عَلِيَّ دِينَكُمْ وَ احْجُبُوهُ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ لَا إِيْمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ، دین خویشتن را با تقیه حفظ کنید، زیرا آنکه تقیه نکند بی‌دین خواهد بود (کلینی، ۲۲۶/۲).

مجلسی و به خصوص حر عاملی نیز روایات بسیاری در مشروعیت تقیه و موارد مختلف آن نقل کرده‌اند که در بخش فقهی به آنها اشاره خواهد گردید.

احکام فقهی و عملی در رویارویی با موارد تقیه

چنانکه اشاره شد در میان فقیهان اهل سنت بحث تقیه کمتر مطرح گردیده است، در عین حال فاضل مقداد (د ۸۲۶ ق) در کنز‌العرفان (۳۹۴/۱) می‌گوید: بسیاری از فقهای اهل سنت به جز ابوحنیفه مسایل عدیده‌ای ارائه کرده‌اند که حاکی از مساعد بودن نظر آنان در جواز تقیه است، مانند: سقوط حد رجم از مکره و مجبور به عمل خلاف و نیز سقوط تعزیر از شارب خمر مجبور و مکره که از جهت اکراه با تقیه مرتبط است. ولی در میان فقهای شیعه کمتر فقهی است که پیرامون تقیه فتوایی نداشته باشد. فقهای شیعه اکثراً بخشی از کتب فقهی خود را به احکام تقیه اختصاص داده‌اند و یا ضمن باب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر به آن پرداخته‌اند.

محقق حلی (د ۶۷۶ ق) در شرایع الاسلام فی مسایل الحلال و الحرام (۲۶۰/۱) در باب امر به معروف و نهی از منکر می‌گوید: چنانچه حاکم جابر از فقهی بخواند و او را مجبور سازد که اجرای حدود شرعی را به عهده گیرد، اجابت او مجاز است در صورتی که قتل ظالمانه‌ای در کار نباشد زیرا در مسأله خون، تقیه جایز نیست. به بیان روشنتر

چنانچه سلطان جابر و ظالم شخص فقیهی را مجبور به قتل شخصی کند که ظالمانه بودن قتل مسلم باشد، پذیرفتن فرمان او بر فقیه جایز نیست زیرا تقیه در محرمات جایز است مگر در قتل ظالمانه.

محقق سپس می‌افزاید (همانجا): چنانچه سلطان ظالم قاضی متدینی را مجبور به پذیرفتن امر قضاء کند و گریز از آن موجب زیان گردد، قاضی می‌تواند بپذیرد ولی بر او واجب است که در حد توان حق را مورد رعایت قرار دهد و به غیر ما أنزل الله حکم نکند. ابن ادریس حلی (د ۵۹۸ ق) در کتاب سرائر در باب امر به معروف و نهی از منکر (۲۷/۲) می‌گوید: چنانچه حاکم ظالمی فقیهی را برای اقامه حدود فرا خواند، ضرورت تقیه را به پذیرفتن اقامه حدود مجاز می‌سازد.

علامه حلی (د ۷۲۹ ق) در *مختلف الشیعة* (۴/۲۷۸)، تقیه را از معتقدات لازم الاجرا بر شمرده است ولی تصریح کرده است که چنانچه تقیه منجر به قتل نفس گردد جایز نیست. علامه حلی سپس به نقل از شیخ طوسی می‌افزاید: (مسألة ۸۸) کسی را که سلطان جور برای اقامه حدود منصوب کند می‌تواند بپذیرد و فرض کند که سلطان عادل او را نصب کرده است و بر مؤمنین واجب است که او را یاری کنند و چنانچه از حق تجاوز کند جایز نیست مگر آنکه بیم جان در میان باشد ولی باز هم نمی‌تواند به عنوان تقیه مرتکب قتل نفس گردد.

شهید اول محمدبن مکی (د ۷۸۶ ق) و شهید ثانی (د ۹۶۵ ق) در *لمعه دمشقیه* و شرح آن *الروضه البهیة فی شرح المعه الدمشیقیة* (۲/۴۲۰) تحت فتوای واحد می‌گویند: چنانچه سلطان جابر از قاضی و فقیهی بخواهد که اقامه حدود شرعی را به عهده گیرد برای او جایز است که از تقیه استفاده کند و این پیشنهاد را بپذیرد مشروط به آنکه مجبور به قتل کسی به ناحق نباشد زیرا روایت شده که: *لا تَقِيَّةَ فِي قَتْلِ النَّفْسِ*، در قتل تقیه جایز نیست. یعنی قاضی نمی‌تواند مأموریت به قتل را به عنوان اقامه حدود با استفاده از تقیه بپذیرد ولی در غیر قتل می‌تواند خود را موافق با حکم سلطان ظالم نشان دهد و آن را از موارد جواز تقیه محسوب کند.

در میان فقهای شیعه نیز شیخ حر عاملی (د ۱۱۰۴) در کتاب *وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة* اکثر قریب به کل روایات مربوط به جواز تقیه را جمع‌آوری کرده

است و با ذکر حدود ۱۴۵ حدیث پیرامون تقيه و موارد گوناگون آن تقریباً جامعترین مأخذ روایی را تدوین کرده و به دلیل آنکه شیخ حر فقیهی است اخباری، کتاب مذکور را هم می توان جزء منابع فقهی محسوب کرد و هم جزء منابع روایی. البته لازم به یادآوری است که تعدادی از احادیث جمع آوری شده همان احادیثی است که در اصول کافی آمده و بدانها اشاره گردیده و تعدادی از آنها در کتاب محاسن برقی و عیون اخبارالرضا گرد آمده است (نک: وسایل الشیعه، ۱۶/۱۰۳). از نظر منابع فقهی جامع ترین بحث فقهی و فتوایی پیرامون تقيه و بررسی مسایل مختلف و موارد گوناگون آن را می توان در کتاب قواعد فقهیه تألیف آیت الله سید میرزا حسن بجنوردی مطالعه کرد. وی مبحث تقيه را تحت عنوان یک قاعده فقهی و پس از مطالعه و آگاهی از آراء و نظریات فقهای چون شیخ انصاری (د ۱۲۹۲ ق)، میرزا حبیب الله رشتی (د ۱۳۱۲ ق)، سید ضیاء الدین عراقی (د ۱۳۶۱ ق)، شریعت اصفهانی (د ۱۳۳۹ ق)، میرزای نائینی (د ۱۳۳۵ ق)، شیخ عبدالکریم حائری (د ۱۳۵۵ ق)، سید ابوالحسن اصفهانی (د ۱۳۶۵ ق) و دهها فقیه اصولی دیگر مطرح کرده است. آیت الله بجنوردی پس از بحث پیرامون جنبه های لغوی و اشتقاق تقيه می گوید (۴۵/۵): با توجه به آراء و فتاوی شیخ انصاری در مسأله تقيه، مشروعیت و جواز آن واضح تر از آن است که نیاز به شرح و توضیح داشته باشد، آنچه به توضیح نیاز دارد اقسام تقيه با توجه به موارد مختلف تکلیفی است و چون احکام تکلیفیه پنج قسم است تقيه نیز به پنج قسم تقسیم می شود:

۱- موارد وجوب تقيه و آن هنگامی است که ترک آن موجب قتل نفس و زیان های عرضی گردد.

۲- موارد حرمت تقيه و آن هنگامی است که تقيه موجب قتل نفس گردد زیرا مشروعیت آن به خاطر حفظ و صیانت نفس است.

۳- موارد استحباب تقيه. تقيه هنگامی مستحب است که ترک آن به تدریج موجب قتل نفس شود، بدین معنی که ممکن است ترک تقيه و تظاهر به اعمال و عقائد حقه در میان مخالفین اظهار عناد و مخالفت با آنان تلقی شود و سرانجام به قتل نفس و هتک حرمت منجر گردد.

۴- تقيه مکروه دقیقاً عکس قسم استحباب در آن است.

۵- اباحه در تقیه با توجه به موارد بالا روشن است و مواردی است که فعل و ترک آن دقیقاً یکسان باشد.

به دنبال بحث تقیه مسایلی دیگر نیز به ذهن متبادر می‌گردد، مانند آنکه آیا عملی که به جای عمل اصلی انجام می‌گیرد مورد قبول واقع می‌شود یا خیر؟ و آیا موجب سقوط تکلیف می‌گردد و عمل خلاف واقع مجزی و مکفی است و یا بر تقیه‌کننده واجب است که پس از رفع خطر عمل حقه خود را قضا کند؟ چنانچه به لزوم قضای ترک شده فتوا داده شود، مدت زمانی که می‌توان قضای عمل ترک شده را انجام داد چگونه است؟ همه اینها مسایلی است که در مباحث فقهی مطرح می‌گردد و شرح و توضیح آنها مجال دیگری می‌طلبد.

تقیه در مآخذ مربوط به فرقه‌های اسلامی

نوبختی (از اعلام سده ۳ق) در کتاب *فرق الشیعه* (ص ۶۵) می‌گوید: تقیه در میان پیروان اهل بیت (ع) از رواج و رونق بیشتری برخوردار بوده به ویژه در عصر صادقین (ع) زیرا پرسش مسایل حلال و حرام از آنان افزایش یافته و شیعیان پاسخ‌هایی را که می‌گرفتند به کتابت در می‌آوردند. نوبختی در اسباب و علل تقیه در آن عصر می‌گوید: شیعیان گاه در برابر سؤال واحد پاسخ‌های متفاوت و مختلفی می‌شنیدند پس از مدتی که این مسایل افزایش یافت دلیل آن را از ائمه جویا گردیدند و آنان در پاسخ فرمودند: این پرسش‌ها و پاسخ‌های ناهماهنگ به خاطر تقیه صورت گرفته است، چون نمی‌خواهیم همه این پاسخ‌ها را از ناحیه ما تلقی کنند و آن را دال بر ارتباط تنگاتنگ میان ما و شما محسوب کنند و به هر حال ما به آنچه که مصلحت شما اقتضا می‌کند عمل می‌کنیم.

شهرستانی (د ۵۴۸ ق) در کتاب *ملل و نحل* (۱/۱۲۴، ۱۴۶، ۱۶۹) ضمن اشاره به نخستین تاریخ اجرای تقیه در اسلام، می‌گوید: شیعه به وجوب تعیین و تنصیص امام، به عصمت او از کبایر و صغایر و نیز به دو اصل تولی و تبری معتقد است و کتمان هر یک را فقط در حال تقیه جایز می‌شمارد، بدین معنی که شیعیان در مواقع خطر مجاز به عدم اظهار تولی و تبری هستند.

شهرستانی اضافه می‌کند (۱/۲۶۶): فرقه اسماعیلیه برآنند که امام صادق (ع) فرزند

خود اسماعیل را به عنوان امام بعد از خود معرفی کرد و در مورد فوت اسماعیل در حیات پدر دو نظر دارند یا دو دسته هستند. برخی برآنند که اسماعیل فوت نگردیده بلکه پدرش به خاطر بیم از بنی عباس زنده بودن او را مخفی کرد و ضمن عمل به تقیه، مجلس و مشهدی جهت اعلام فوت او تشکیل داد و بر فوت او گواه گرفت. بنابراین، گروهی از فرقه اسماعیلیه به زنده بودن اسماعیل قایل اند و گواهی بر فوت او را تقیه و اجتناب از خطر دانسته‌اند و همین گروه قایل به لزوم استفاده از تقیه در مواقع ضروری هستند.

علامه آل کاشف الغطاء (د ۱۳۷۳ ق) در خاتمه کتاب *اصل الشیعة و اصولها* به مسأله بدا و تقیه و تجزیه و تحلیل شرعی آنها پرداخته و از معتقدان به مشروعیت تقیه جانب‌داری کرده است و در پاسخ به ناقدان آن دسته که تقیه را از ویژگی‌های شیعه دانسته‌اند می‌گوید: آنانکه تقیه را خاص شیعه یا هر مذهب دیگری می‌دانند باوری جاهلانه دارند زیرا چنانچه با دیده بصیرت و خرد به تقیه و اهداف استفاده از آن بنگریم معلوم خواهد شد که تقیه نه تنها مورد تأیید قرآن است بلکه امری است که علم و فلسفه زندگی و عقل نیز آن را مورد تأیید قرار می‌دهند و با غریزه و فطرت بشری نیز سازگار است. مؤلف، اساس تقیه را علم و راهنمای آنرا عقل دانسته و آن را از اموری بر شمرده است که بر عقل مبتنی است. دفاع از خویشتن و حفظ جان خود در بسیاری از موارد بر هر انسان واجب است و نیز بر هر آدمی است که از شرف و حیثیت خود پاسداری کند: و تقیه بهترین شیوه برای حفظ جان و آبرو و شرف انسانی است. البته می‌دانیم که برخی از انسان‌های والا، در مواقعی حساس، بذل جان در راه شرف و حفظ حقیقت و ابطال باطل را ضروری دانسته و فداکاری را بر تقیه ترجیح می‌دهند ولی به هر حال تقیه حقی است که باری تعالی به بشر اعطا فرموده است تا بتواند در سایه آن و همراه با عقل، از خطر بپرهیزد.

کتابشناسی

- آل کاشف الغطاء، شیخ محمدحسین، *اصل الشیعة و اصولها*، بیروت، ۱۴۰۲ ق.
 آقا بزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

- ابن منظور، ابوالفضل محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، ۱۳۰۰ ق.
- ابن ادريس حلی، ابوجعفر محمد بن منصور، سرائر الحاوی، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روح الجنان و روح الجنان، تهران، ۱۳۸۳ ق.
- بجنوردی، سید میرزا حسن موسوی، قواعد الفقهیه، قم، ۱۴۱۰ ق.
- بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
- تهانوی، محمد علی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون، کلکته، ۱۹۶۷ م.
- جرجانی، ابوالمحاسن حسین بن حسن (= گازر)، جلاء الازهان فی تفسیر القرآن، وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.
- حر عاملی، شیخ محمد بن حسن، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
- حلی، ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن، شرایع الاسلام، تهران، ۱۴۰۳ ق.
- حلی، جمال الدین حسن بن یوسف، مختلف الشیعة، قم، ۱۴۱۶ ق.
- زبیدی، سید مرتضی، تاج العروس، کویت، ۱۴۰۹ ق.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
- شهرستانی، ابوالفتح عبدالکریم بن احمد، الملل و النحل، بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- شهید اول، ابو عبدالله محمد بن مکی عاملی، اللمعة الدمشقیة، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- شهید ثانی، شیخ زین الدین بن علی عاملی، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، بیروت، بی تا.
- طبرسی، شیخ ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۷۴ ق.
- فاضل مقداد، جمال الدین عبدالله سیوری، کنز العرفان فی فقه القرآن، تهران، ۱۳۸۴ ق.
- فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، تهران، ۱۴۱۶ ق.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، اصول کافی، تهران، ۱۳۷۵ ق.
- همو، روضة کافی، تهران، ۱۳۵۰.
- گازر ← جرجانی.
- گلدزیهر، ایگناس، العقیده و الشریعة فی الاسلام، قاهره، ۱۳۷۸ ق.
- مسعودی، ...، مروج الذهب، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

- مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان، ارشاد، بیروت، ۱۳۷۸ ق.
نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق الشیعة، تهران، ۱۳۵۵ ق.
نوری، حاج میرزا حسین، مستدرک الوسایل، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ، تهران، ۱۳۶۶ ق.

Encyclopaedia of Islam (2) 10/134.